

بر صف وزیر خان تاختند؛ و بهادران طرفین، بیکدیگر آویختند. • بیت •
 در لشکر به پیکار برخاستند، برابر صف کین بر آراستند.
 تو گفتی هوا بر یکی سو گوار، زمین کشت زار دست اندر کنار.
 و چون حضرت خلیفه الهی، آثار و هن و فتور، در هراول معاینه نمودند،
 بر فوج دشمن، چون شیر خشمناک، حمله آوردند. و جمعی از بندگان
 جانسپار، غلغاه سوزن، یا معین بفلک الافلاک رسانیده، بر صف اعدا تاختند،
 و سیف خان کوکه پی صرفه تاخته، داد مردانگی داده، شهادت یافت.
 و محمد حسین میرزا، و شاه میرزا، حق تردد، و مردانگی بجا آورده،
 خاک بی دولتی برفرق خود بختند، و از میدان شیررو بگریز آورده،
 پشت دادند. و لشکر منصوره، از پی در آمده، کس جدا میکردند.
 و حضرت با معدودی چندی، عیان سمند دولت باز کشیده، ایستادند.
 و محمد حسین میرزا، که اسپش زخمی بود، از هول جان،
 استعجال در گریختن میکرد. و در اثناء راه، بوته زقوم پیش آمد،
 خواست که اسپ از آن زقوم بجهانده اجل گریبان او گرفته، بر زمین
 انداخت. و از ملازمان درگاه، گدا علی نام ترکی، که سر در پی او داشت،
 خود را از اسپ انداخته، او را گرفت. وزیر خان، که سردار میسره بود،
 تودد، و جانسپاری، و آثار شجاعت و شهامت بظهور رسانید. و فوج
 حبشی، و گجراتی پای قرار افشوده، حملها پی در پی می آوردند. تا آنکه
 شکست محمد حسین میرزا، و شاه میرزا شنیده پشت بمعرکه دادند.

و میر محمد خان، که امیر میمنه بود، بزور بازوی خود پسران شیر
 خان فولادی را، خسته گردانید. و از ضرب تیغ جانگداز، مخالفان بیدولت،
 روی ادبلر، بعلایه ناموسی آوردند.
 • بیت •

ز تیغ شاه کابی بود بس تیز، فرورفت، آن دخان آتش انگیز.

و چون فیر اعظم اقبال، بر جنگگاه تافت، از هر طرف معرکه، لمعات فتوح، و بوارق نصرت، درخشیدن گرفت. و آنحضرت، با فیروزی و بهروزی، بر بالای پشته، که برکنار جنگگاه بود، نزول اجلال فرموده، بادای مراسم شکر مشغول بودند؛ که گدا علی بدخشی، و یک کس دیگر از نوکران خان کلان، محمد حسین میرزا را زخمی آوردند. هر کدام دعوی گرفتن میکردند. راجه بیبر، که شمه از احوال او گذشت، از و پرسید، که ترا کدام یک گرفته. محمد حسین میرزا گفت: مرا نمک حضرت گرفته؛ و الحق برزبلن او رفت. انگاه، حضرت برفق و مدارا، عتاب چند فرموده، او را برایشنگه سپردند. و از گرفتاران معرکه مرد آزمائی، شاه مدد نام، مجذوبی را، که خود را کوکه ابراهیم حسین میرزا می گفت، حضرت به برچه، که در دست مبارک داشت، بر خاک هلاک انداختند؛ و بضر تیغ آبدار بندگان درگاه، پاره پاره شد؛ و در آخر معلوم شد، که در جنگ سرفال، بهوپت برادر راجه بهگوانداس را، او کشته بود.

و بعد از فتح، ساعتی نگذشته بود، که فوجی آراسته، از غنیم ظاهر شد؛ و اضطرابی در میان مردم پدید آمد. قراولان خبر آوردند، که اختیار الملک گجراتیست، که راه بر خان اعظم بسته بود، و از شنیدن خبر شکست محمد حسین میرزا، از کوچهای شهر برآمده، رو بصحرای فهاده. حضرت خلیفه الهی، جمعی را فرمودند، تا پیش رفته، بزخم تیر جانسوز، روی عدو برگردانند. مقارن اینحکم، چون اختیار الملک، ظاهر شد، چند سوار خونریز، سوزن یا معین انداخته، تاختند؛ و گروهی را، که پیش پیش فوج می آمدند، در میان خاک و خون افکندند. و اختیار الملک، از هول، روی گریز بطرف پشته، که مستقر ایات دولت، و اعلام اقبال بود، آورده، از دو طرف آن پشته، بخوابی و رسوای بگذشت.

و از غایت سواسیمگی، چنان میگریخت، که دلاوران سپاه ظفر پناه تیر از ترکش آنجماعت گرفته، بر ایشان میزدند. و درینوقت سهراب بیگ نام ترکمانی، اختیار الملک را شناخته، از عقب او روان شد. و او بزقوم زاری رسیده، خواست که اسپ بجهاند. ترک غارتگر، اجل مرکب او را، از پای در آورد. سهراب بیگ خود را از اسپ انداخته، او را گرفت. اختیار الملک گفت، تو ترکمان میذمانی، و ترکمانان غلام مرتضی علی، رضی الله عنه میباشند. و من از سادات بعثتیم، مرا مکش. سهراب بیگ گفت، من ترا شناخته، سر در پی تو نهاده بودیم. تو اختیار الملکی. این بگفت، و بضرب تیغ بیدریغ، سر از تن او جدا کرده، باز گشت، که بر اسپ خود سوار شود. اسپش را، دیگری برده بود. سر اختیار الملک را، در دامن پیچیده، رو برآه آورد. و درانوقت، که اختیار الملک روی گریز، بصوب پشته که، بفرقدوم شاهن شاهی، سر مفاخرت بر آسمان عزت می سود آورد، راجپوتان رایسنگه، که مراقب محمد حسین میوزا بودند، او را از بالای فیل بر زمین آورده، بضرب برجهه کشتند.

و بعد از فتح، اعظم خان و امرائیکه، در شهر متحصن بودند، آمده شرف پایبوس دریافتند. حضرت خافانی، از کمال مرحمت خان اعظم را در آغوش التفات گرفته، باظهار اقسام اشفاق امتیاز بخشیدند. • بیت • پرسش از اندازه غایت گذشت، حد فوازش ز نهایت گذشت. و هر یک از خوانین را، فراخور حالت، و مفزات، التفات و عنایت فرمودند. و هنوز از پرسش خوانین نپرداخته بودند، که سهراب بیگ، ترکمان، آمده، سر اختیار الملک را در پای سفد اقبال انداخت. حضرت از ملاحظه این موهبت عظمی، مجدداً، مراسم شکر، و لوازم سپاس بجا آورده، فرمودند، تا از سرهای مفسدان، که از دو هزار سر زیاده

در جنگ گاه افتاده بود، مزاره بسازند، تا عبرة الناظرین گردد، و از انجا، قرین نصرت و فتح، بدارالسلطنت احمد آباد خرامیده، در منازل سلاطین، که در ازک احمدآباد واقع است قرار گرفتند.

و اکبر، و اشراف، و طبقات اهالی، و اصناف اهل حرفه، مراسم پیشکش، و ایثار، و لوازم تهنیت، و نثار بجا آوردند. و پنج روز، دران منزل، اوقات گرامی، صرف نشاط و انبساط فرموده، بمنازل اعتماد خان، که در وسط شهر واقعست، تشریف آوردند. و اول، تفقد احوال جمعی، که درین یورش، خصوصاً روز جنگ، خدمتگاری بتقدیم رسانیده اند، فرموده، هر یک را فراخور حالت، و خدمت، بزیادتی منصف، و افزونی علوفه، ممتاز ساختند؛ و حکم شد، که منشیان بلاغت آثار، بتصویر فتح نامها پردازند؛ و باطراف ممالک محروسه فرستند، و سرهای محمد حسین میرزا، و اختیار الملک را، بدارالخلافت آگره، و فتحپور برده، از دروازه بیاویزند.

و بنفس مقدس، و ذات اقدس، بدلاجوبی رعایا، و عموم متوطنان احمدآباد، پرداخته، در مهیاد امن و امان جا دادند. و قطب الدین محمد خان و نورنگ خان را، بجانب بهروج و چانپانیر فرستادند؛ تا نهال آمال شاه میرزا را، از بیخ و بن بر اندازند؛ و راجه بهکوانداس، و شاه قلی محرم، و لشکر خان، میر بخش، و جمعی دیگر از ندهای را، براه آیدر فرستادند. تا از میان ولایت رانا اودی سزگه گذشته، پایمال ساخته، بگذرند. و میر محمد خان را، بدستور قدیم، حراست و حکومت پتن تفویض فرمودند. و دوله، و دندو، بوزیر خان مرحمت نموده، بکومک خان اعظم گذاشتند.

و چون خاطر آفتاب اشراق، از سرانجام مهام ولایت گجرات، فراغ یافت؛ عنان معاودت بمستقر سریر سلطنت، معطوف فرموده، روز یکشنبه، شانزدهم جمادی الاول، از احمد آباد، طبل شادی نواخته، بمحمود آباد

نهضت فرمودند. و در منازل سلطان محمود گجراتی، که الحق آثار
 رفعت، از در و دیوار آن ظاهر میشود، قرار گرفت. روز دیگر، بدو واقعه نهضت
 نمودند. و در آن قصبه یکرروز، مقام فرموده، خان اعظم و امرای گجرات را،
 رخصت احمدآباد ارزانی داشتند. و خواجه غیاث الدین علی، بخششی
 را، که در آن یورش، خدمات شایسته، از و بوقوع آمده بود، بخطاب آصف
 خانی امتیاز بخشیده، خدمت دیوانی، و بخشگیری گجرات، بار
 تفویض نموده، بمرافقت خان اعظم، گذاشتند. و از قصبه دواقه، شب
 درمیان، بقصبه کرمی، و از کرمی شب درمیان، بقصبه سیت پور، نزول
 اجلال فرمودند. و درین منزل، عریضه راجه بهگوانداس، و شاه قلی
 محرم رسید. و در آن، مبارکباد فتح حصار بدنگرمندرج بود. فرمان عالیشان،
 در باب استعسان خدمت مشارالیهما، موصول داشته، تا حدود سررهی،
 در هیچ محل، توقف فرمودند. و از منزل سررهی، صادق خان را،
 بتادیب مفسدان و قطاع الطریق نامزد فرموده، بکوچ متواتر، روز چهار
 شنبه، سیوم جمادی الثانی، سه احدى و ثمانین و تسعمائنه، هوای
 صحرای اجمیر، از غبار مواکب مواکب عنبریز و عطر آمیز گردید. و از گرد
 راه، بمزار مورد الادوار، حضرت خواجه معین الدین، قدس سره تشریف
 فرموده، شرائط طواف، و لوازم استمداد، بجا آورده، مجازران اجمیر را،
 غنی و مستغنی گردانیدند. و عصر روز دیگر کوچ فرموده، خود بایلغار
 متوجه فتحپور گشتند. و شام روز دیگر، در موضع هوبه، که سه کوهی
 سانکانیرست، و بجاگیر رامداس کجواهد مقرر بود، نزول اجلال اتفاق
 افتاد. رامداس ضیافتی بتقدیم رسانیده، خدمت جمیع ملازمان درگاه، که
 ملازم رکاب دولت آسا بودند، بجا آورد. و درین منزل راجه تودرمل، که
 حسب الحکم، بجهت سامان هزار منزل کشتی، و غراب، در آگوه مانده

بود، آمده شرف رکاب بوس دریافت. و چون جمیع ممالک گجرات، از روی تحقیق، بدفتر خانۀ عالی فرسیده بود، از همان منزل، راجه تودرمل را بگجرات فرستادند. تا جمع آنولایت را، قرار واقع خاطر نشان خود نموده، نسخه تذهیب، بدفتر خانۀ سپارد.

و نیم شب، از آن منزل سوار شده، و مسافرتی طی نموده، چاشت یکشنبه، ششم ماه مذکور، قصبۀ توده، مستقر ایات جلال گردید. و در آن منزل، زمانی آسایش فرموده، وقت پیشین، پای دولت در رکاب سعادت در آورده، رو برآه آوردند. و نصف شب، در نواحی قصبۀ بساور، خواجۀ جهان، و شهاب الدین احمد خان، که از فتحپور باستقبال موکب جلال استعجال نموده بودند، شرف خدمت دریافتند. و قریب صبح صادق، تبائیر آفتاب اقبال، بر قصبه بجزوه تافت. و تا یکپهر آرام گرفته، فرمودند؛ که ملازمان درگاه، برچپه و نیزه بدست، گرفته بدارالخلافت در آید. و خود بنفس مقدس، نیزه بدست گرفته، بر خنک دولت سوار شدند؛ و عصر روز دو شنبه، هفتم جمادی الاخر، سنه مذکور آفتاب سعادت و اقبال، بر دولتخانهها فتحپور تافت. و حضرت مریم مکانی، و دیگر حضرات سراپردۀ عصمت و حضرات شاهزادهها دیدهها را بدیدار مبارک آن خسرو ممالک ستان، روشن گردانیده، بلوازم نثار پرداختند. و مجموع مدت رفتن، بچهل و سه روز کشیده.

**ذکر بعضی امور که بعد از قدوم نصرت لزوم
بفتحپور سمت ظهور یافته.**

چون بدولت و اقبال، در فتحپور قرار گرفتند، خندههای شاهزادهای کامگار فرموده، جشن عالی ترتیب دادند. و علماء و سادات، و مشائخ، و امرا

و ارکان دولت، جمع آمده، روز پنجشنبه، بیست و پنجم جمادی الاخر، احدی و ثمانین و تسعمائة، در ساعت سعد، سنت ختنان بلا رسیده، عالم و عالمیان، تهنیت و مبارکباد گفته، نثار و ایثار بعمل آورده، زبان بدعای آن شهر یار زمین و زمان کشودند.

و دیگر، از وفات حمیده، اینسال، فرخنده مال آنست. که چون حضرت شاهزاده، جوان بخت، سلطان سلیم را، هنگام آن رسید که از معلم ملکوت سبق گیرند، و بر معارج کمال، و مدارج فضل و افضال موهبی و متساعد گردند؛ بذات آن، حضرت خلیفه الهی، روز چهارشنبه، بیست و دوم، رجب، سال مذکور، در ساعتی، که منجمان دقیقه شناس اختیار نموده بودند، مجلس عالی ترتیب دادند. و در آن مجلس روح القدس تخته تعلیم الرحمن علم القرآن، برکنار حضرت شاهزاده نهاده، خدمت مولوی افادت و افاضت پناهی، مولانا میر کلان هروی را، که از اجله تلامذه حضرت نقاره المحدثین میرک شاه، و از نمایر خدمت ولایت پناه، مولانا خواجه کوهی بودند، برای دس اختیار فرمودند. خدمت مولوی، زبان مبارک، بالقار کلمه بسم الله الرحمن الرحیم، که مفتاح خزائن معارف ست، کشاد. و غلغله تهنیت، و مبارکباد، از صغیر و کبیر، بفلک انیر رسید.

و دیگر از وفات حسنه، که درین سال عافیت مال، روی از چهره اقبال نموده، آنست؛ که مظفر خان را، که قبل ازین بحکومت و حراست سارنگپور، در نواحی احمد آباد، مرخص شده بود، طلبیده، روز جمعه، بیست و چهارم، رجب مذکور، باز شغل وزارت سواد اعظم هندستان، تفویض فرمودند؛ و لقب جملة الملکی، در القاب او فروده، خلعت لائق دار التفات نموده، زمام حل و عقد امور ملکی، بید اقتدارش سپردند.

و از دیگر وقائع، که درین سال رو نمود، یکی آنست؛ که قروض، و دیون، شیخ محمد بخاری، که در جنگ پهن از دست اعدای دولت قاهره کشته شد، چنانچه در محل خود سمت گذارش یافته؛ و قروض، و دیون سیفخان کوکه، که درین یورش دویم در مصاف احمدآباد، بر دست بغات و طغات کشته شده، از خزانه عامره، ادا فرمودند. و مجموع دیون، این هر در عزیز، بمبلغ یک لک روپیه اکبرشاهی، که متساوی دو هزار و پانصد تومان رائج عراق میرسید. و این معذی، از هیچ بادشاهی، در کتب تاریخ مسطور نیست.

و همدرین سال، راجه تودرمل، که بجهت درست نمودن، جمع ولایت گجرات رفته بود، شرف زمین بوس دریافت. و پیشکشهای لائق، از نظر اشرف گذرانیده، دفتر تنقیح در باب جمع گجرات، بنظر اقدس در آورده، بشرف تحسین، سر مباحات و مفاخرت باآسمان عزت سود. و بعد از چند روز، او را شمشیر خاصه عنایت فرموده، باتفاق لشکرخان، میر بخششی، بخدمت خانخانان، مدغم خان فرستادند؛ تا در خدمت خانخانان بوده، در باب فتح ولایت بنگاله، اهنمام نماید.

و همدرین ایام، میر محسن رضوی، که از سادات صحیح النسب بفضائل و کمالات علمی آراسته بود، و برسم رسالت، نزد حکام دکن رفته بود، بشرف بساط بوسی سرفراز گردید؛ و پیشکشی، که حکام دکن بمصحوب خدمتگاران خود، فرستاده بودند، بنظر اشرف در آورد.

و همدرین سال، عنایت مآل، حضرت خلیفه الهی، شانزدهم شوال، عازم زیارت مزار، فیض الانوار، حضرت خواجه معین الحق والدین، قدس سره، گردیدند. و درین سال، اگرچه در اوان مراجعت، از یورش دویم

گجرات، این سعادت دست داده بود؛ فاما، چون داعیه تسخیر ولایت
 بنگ پیش نهاد همت عالی بود، و بملاحظه آنکه، مبادا، این پورش،
 از یکسال تجاوز نماید، و طواف این آستانه رفیعه، در حیز تاخیر مانده
 بمخاطر منیر، و ضمیر آفتاب تنویر، چنان خطور نمود، که ایندولت عظمی
 را، در غمّه ایام سال نوزدهم الهی دریافته، درباب تیسر تسخیر بنگ
 استمداد و اعانت فرمایند. و بجهت امضاء این نیت، و انفاذ این
 امنیت، روز سه شنبه، شانزدهم شوال، سنه احدی و ثمانین و تسعمائة،
 موافق هزدهم سال الهی، متوجه خطه اجمیر گشتند؛ و در موضع
 دایر که مخیم عساکر جاه و جلال بود، تا بیستم ماه، توقف فرمودند.
 درین منزل، روزی، حضرت ارشاد دستگاه، خواجه عبد الشهید، که
 پسر زاده حضرت خواجه ناصرالدین عبد الله احرارست، بغرم فاتحه،
 بدر خانه عالی آمدند. و در زمان آمدن، بدستور سائر مردم، در
 جلو خانه، از اسپ فرود آمدند. اتفاقاً، حضرت را، از بالای چوکندی،
 نظر بر جمال مبارک حضرت خواجه افتاد، که در جلو خانه پیاده شدند.
 فی الحال، صادق خاندان، که در حریم سرا پرده عزت حاضر بود، باستقبال
 خواجه فرستاده، بکمال احترام پیغام فرمودند؛ که لائق آنست، که هرگاه بدر
 خانه تشریف فرمایند، تا دولت خانه سوار می آمده باشند. و چون صادق
 خان پیغام رسانید، خواجه تواضع فرموده، گفتند، هیچکس بیباغ خود، سواره
 نرفته، و همان طور پیاده میروند. و حضرت، بصدق و نیازمندی، پیش
 آمده، خواجه را دریافتند. و در احترام دقیقه فرو گذاشت فرمودند.
 و بعد از ساعتی، حضرت خواجه فاتحه وداع خوانده باز گشتند.

و همدرین منزل دایر، حکم عالی بنفاذ پیوست، که دلاور خان،
 بامداد یساولان، هر زراعتی که متصل بارو باشد، محافظت نماید،

و باوجود آن، مردم صاحب دیانت تعیین فرمودند، که از عقب آردو، تمام مزروعات را، که پایمال شده، بنظر احتیاط ملاحظه نموده، نقصان را از حقوق دیوانی حساب بکنند. و این ضابطه، در جمیع یورشها معمول شد. بلکه در بعضی یورشها، خریطهای زر حواله امفامی فرمودند؛ تا حق رعیت را، حساب نموده، بصاحب زراعت نقد داده، حق دیوان را مجری دهند.

و ازان منزل، بکوچ متواتر، شکار کنان، در دوازدهم ذیقعدة، هفت کوهی اجمیر، مخیم سرادقات عزت گردید. و بشیوه مرضیه خود، روز دیگر، ازان منزل، از روی نیازمندی، پیاده متوجه مزار گشتند. و شرائط طواف بتقدیم رسانیده، ازانجا، بدولتخانه عالی خرامیدند. و در عرض دوازده روز، که خطه اجمیر معسکر همایون بود، هر روز بمزار تشریف برده، مجاوران بقعه شریفه، و عموم متوطنان خطه اجمیر را، از خوان جود و احسان بهره ور میگردانیدند.

ذکر وقائع سال نوزدهم الهی.

ابتدای این سال، روز پنجشنبه، هفدهم ذیقعدة، سنه احدی و ثمانین و تسعمائة بود. چون ازاده فتح ولایت بنگ و لکنوتی پیش نهاد همت عالی نهمت، حضرت خلیفه الهی گشت؛ و بجهت تیسر تسخیر این ممالک وسیع، از روح پر فتوح، حضرت خواجه بزرگوار، که دائم معین و ناصر بادشاه مؤید و کامگار بوده، استمداد خواستند. زمانه بطلوع طلعه فروردین از استماع این مرده در طرب و اهتزاز در آمد. و بذات نبات بجهت تماشای جولانگاه این بادشاه زمین و زمن سراز بستر خواب برداشت. و نسیم مباح اعلام فتح و لوای ظفر وزیدن گرفت. و سلطان هفت اقلیم گردون در برج حمل بجهت تماشای معرکه قتال و جدال در هفدهم ذی القعدة سال

مذکور در بزمگاه شرف و عزت تکیه زد. در حین روزی حضرت خسرو جهان پناه مجلس ترتیب دادند، که بحضور سادات و اشراف امم و ارباب ذوق و مواجید و ارباب معرفت و توحید عزت افزای حظبر قدس گردید. و مغنیان خوش آواز و کلاوتان نغمه پرداز قدسیانرا در شوق آوردند، و بنواختن ساز سوز افروز صوفیان صفا کیش استین بر دو جهان افشاندند، و حضرت بادشاه جهان پناه را نیز وقت خوش گشت، و دست دریا نوال ببذل درم و اموال کشوده فرمودند، تا خرمن خرمن اشرفی و روپیه را بر یمین و یسار آنحضرت ریختند، و فرداً فرداً حضار مجلس را نزدیک مسند سلطنت طلاییده، مشمت مشمت اشرفی و روپیه بدست گوهر افشان در دامن ایشان میریختند. و چون ازین قسم انعام خاطر اشرف را کلال دریافت، اشرفی و روپیه را در رنگ اوراق اشجار افشاندن گرفت. و آن مقدار اشرفی و روپیه در آن معرکه پاشیدند که احاد الناس از چیدن آن عاجز ماندند. و از مشرفان خزانه عامره معلوم شد، که در آن مجلس خلد آئین یک لکبه روپیه انعام فرمودند.

* بیت *

کفش ابر است که گوهر بارد، نلک خورشید صف زر بارد.

در بیست و یکم دی القعدة الحرام سنه احدی و ثمانین و تسعمائة موافق نوزدهم الهی شاه زاده کریم النفس شریف الاخلاق سلطان سلیم را بطواف مزار متبرکه حضرت خواجه باجمیر همراه خود بردند، و آن شاهزاده جوان بخت موید کامگار را چون چشم بر تربت خواجه بزرگوار افتاد، افتدا بطریق پدر نامدار خود نموده، جبین خضوع و خشوع بر سده علیه نهاده بشرائط طواف و نوازه زیارت پرداختند.

چون حضرت خلیفه الهی بدولتخانه تشریف فرمودند، شاهزاده سزاوار تاج و تخت را بحضور اکبر و اشراف بطلا و نقره و اقمشه در پله میزان

در آورده، مجموع طلا و نقره و اقمشه که در پله دیگر بود، باهل استحقاق اشفاق فرمودند؛ و بتاریخ بیست و سیوم، ماه ذی‌قعدة، مجدداً از روح پر فتوح حضرت خواجه در یوزة امدان و اعانت فرموده، مرخص شدند؛ و متوجه دارالخلافه گردیدند. و بکوچ متواتر، شکار کنان، و صید افغان، هفتم ذی‌حجه، سنه احدی و ثمانین و تسعمائة، موافق نوزدهم سال الهی، افتاب اقبال بر دولتخانی فتیپور تافت. و دیده امید جهانیان، بغبار فعال مراکب فتح و نصرت روشن گشت.

ذکر نهضت موکب منصور بتسخیر پتینه

و حاجی پور.

در اوانی، که حضرت خلیفه الهی قلعه سورت را محاصره داشتند، بعرض اشرف رسید، که سلیمان کورانی، که از امرای سلیم خان، افغان، حاکم ولایت بنگاله و بهار بود، و همه وقت، با ارسال عرایض خود را در زمره دولتخواهان درگاه می شمرد، در سنه ثمانین و تسعمائة، در گذشت. و بایزید نام، پسر بزرگ او، فائم مقام پدر شده، بواسطه بی اعتدالی که در مزاج داشت، بسعی امرا بقتل رسید.

• بیت •
جهان بین که با مهربانان خویش، ز نامهربانی چه آورد بیش؛
به بخت که نیرنگ سازی نمود، بان تخت گیران چه بازی نمود.
داود نام پسر خرد، جانشین پدر شده، قدم از اندازا خود بیرون نهاده نام
بادشاهی بر خود گذاشته است. و قلعه زمانیه را، که خانزمان در ایام
حکومت جونپور تعمیر نموده بود، از بی اعتدالی مزاج ویران کرده است،
فرمان قضا امضا بنام خانخانان در باب گوشمال داود، و تسخیر ولایت

بهار، شرف صدور یافت. درینوقت داؤد در حاجی پور بود؛ و لودی که امیر الامرا او بود، و باو مخالفت داشت، در قلعه رهناس دم استقلال میزد. خانخانان مدغم خان افواج منصوبه بادشاهی را سرکرده، بنواحی پنده و حاجی پور رسید؛ و لودی خرابی افغان را بعین الیقین دانسته، با وجود مخالفتی، که بداد او داشت، بخانخانان طرح صلح انداخت؛ و آشنای قدیم و الفتی، که خانخانان بسلیمان داشتند، فریاد ایشان داده، قرار داد؛ که در لک روپیه نقد، و یک لک روپیه قماش، پیشکش داده، افواج بادشاهی را، باز گرداند. و جلال خان کورزی را فرستاده، طریق صلح را بداد او باز نمود.

و چون داؤد، لوند و ارباش طبیعت بود، و از تجارب امور عاری بود، باغواهی قتل و لوحانی، که مدتها ولایت جگذاذ و آنصوبه را متصرف بود، و بتحصیر سریده نام همدو بنگالی، و بحسن تدبیر ناقص خود، لودی را که امیر الامرا و مدار الملک بود، بدست آورده، مقید ساخته، بسریده بنگالی سپرد. و لودی در بندیکخانه، قتل و سریده بنگالی را طلبیده، دد او پیغام فرستاد، که اگر صلاح ملک در کشتن من میدانید، زود خاطر را ازین مشغولی فارغ سازید؛ اگرچه بعد از کشتن من ندامت و پشیمانی بسیار خواهد کشید. و چون هرگز خیر خواهی و نصیحت را، از شما باز نگرفته ام، اکنون باز نصیحت میکنم؛ البته بدان عمل نکنید، که صلاح شما در انست؛ و آن نصیحت اینست، که بعد از کشتن من، بی تعاشی بمغول جنگ کنید، تا ظفر شما را باشد، و اگر اینکار نکردید، مغول بر شما خواهد آمد، و آن زمان لا علاج خواهد بود. • بیت •

مده فرصت از دست، گر بایدت،

که گوی سعادت ز میدان بری.

که فرصت عزیز ست، چون فوت شد،

بسی دست حسرت بدنندان گزین.

و بر مصالحه مغول مغرور مشوید، که ایشان وقت را از دست نمیدهند.
و چون کوکب اقبال داود، بلکه سائر افغانه رو بحضیض داشت، و حق
سبحانه میخواست، که دولتش بزوال انجامد؛ و آفتاب معدلت و نصفت
حضرت برستمزدگان ولایت ینگ تابد، رای داود بران قرار گرفت، که
لودی را از میان برگیرد، تا بحکومت من حیث الاستقلال، بخاطر جمع
پردازد. و قتل لوهانی، و سریدهر بنگالی، که بلودی نزاع و خصومت
داشتند، و میدانستند، که اگر لودی، در میان نباشد، امر و کالت و وزارت
بما رجوع خواهد شد؛ وقت را غنیمت دانسته، خود را، بیغرض بداد
وا نمودند، و مقدماتی، که منتج قتل لودی باشد، نزد داود مکرر تقریر
کردند. و داود، که مست بادا ارفوانی و مغرور جوانی بود، سخن ناصحان
مشفق را، قبول ننموده، مباشر قتل آن خون گرفته گشت. و فیل،
و خزانه، و سائر حشم او را، متصرف شد. و چون مست بادا حماقت،
و نادانی بود، اصلا متوجه دفع غنیم نشد. و بر همان صلح فاطم که لودی
طرح انداخته بود، اعتماد نموده، پروا نکرد.

و چون خبر کشتن لودی، در مجلس خانخانان، که مملو از امرای
نامدار بودند، مذکور شد؛ خانخانان دل به تسخیر ولایت بنگ، و لکهفوتی
نهاده، متوجه پنده و حاجی پوز گشت. و بوثوق تمام، بکوچ متواتر
بفواحب پنده رسید، و داود، بر قتل لودی، که بعصن تدبیر، و اصابت
رای، و حدت فهم، مملکت بنگاله را از آشوب نگاه میداشت، تاسف
خورده، و معززون و مغموم گشته، بکوچ متواتر خود را به پنده رسانیده،
مرتبیه اول قرار بچنگ داد. و آخر، روی از معرکه قتال و جدال نافته،

دل بر تعحصن و حصار داری بست. خاننخانان از استماع این مرده، مسرور و خوشوقت گشته، بدیده بصیرت، تباشیر صبح فتی و اقبال از مطلع قلعه پنده و حاجی پور، ساطع و لامع دید. داد، بی آنکه شمشیری از غلاف بر آید، یاتیری به کمان در آید، از گرد راه، بقلعه پنده در آمده و مرمت نموده، مرچل پدش کرد؛ و خاننخانان، بصلاح و استصواب امرای عالیمقدار، متوجه محاصره قلعه پنده گردید.

القصة، چون این اخبار، بعرض حضرت خلیفه الهی رسید، عزیمت پنده، و حاجی پور، در ضمیر الهام پذیر، تصم یافت. و در دارالخلافت فتحپور، روز چند آسایش گرفته، و اردر و فیلان را، براه خشکی، راهی ساخته، میرزا یوسف خان رضوی را، که در سلک امرای کبار انتظام دارد، بسرداری، و اردو بیگی لشکر تعیین فرمودند. و زمام حراست، و عیان حکومت دارالخلافت آگره، بقبضه اقتدار شهاب الدین احمد خان نیشا پوری، که در سلک امرای کبار انتظام داشت، تفویض نموده، خود فرین فتح و نصرت، روز یکشنبه، سلخ صفر، سنه اثنی و ثمانین و تسعمایه، بعزم تسخیر ممالک بنگاله بکشتی در آمدند، و شاهزادهای کامگار، جوان بغت نیز، همراه شدند. کشتیهای بیوتات، و کارخانهای سلطنت، از قور خانه، و نقار خانه، و خرانه خانه، و کرکرافخانه، و فراشخانه، و چینه خانه، و مطبخ، و طوائل، و سایر کارخانها، بر دور کشتیهای بزرگ، که بجهت نشیمن خاص ترتیب یافته بود، در آمدند. سطح آب از کثرت غراب و فواره پیدا نبود. و همچنین فوج فوج غراب و کشتیهای بزرگ که امرا و مقربان درگاه، بجهت نشیمن و کارخانها ضروری خود سامان نموده بودند، از پی کشتیهای سرکار اعلی، در آمده، رو براه نهادند. و هنگام شام، که حکم صبح صادق داشت، موضع رتبه، از اعمال دارالخلافت آگره، محل نزول مواکب

عالی گردید . و فرمان عنایت نشان ، مشتمل بر خبر نهضت رایات عالیات ، بخاندانان منعم خان ، ازین منزل فرستادند .

صبح روز دوشنبه ، غره ماه ربیع الاول ، طبل کوچ زده ، نگرهارا برداشتند . و هرروز ، در راه ، از کشتی بیرون تشریف برده ، صید افغانان ، و شکار کنان ، میرفتند . و روز چهارشنبه سیوم ماه مذکور محمد تیمور بدخشی ، و طیب خان ، ولد ظاهر محمد خان ، از دهلی آمده ، شرف عتبه بوسی دریافتند . و همچنین ، در هر منزل ، جوق جوق ، از بندهای درگاه ، بخدمت پیوسته ، بشرف زمین بوس مشرف میشوند . در موضع چکور حکایتی غریب ، بوسیله بعضی بندهای درگاه ، بعرض اشرف رسید ، و صورت واقعه آنکه .

حکایت غریب .

یکی از زنار داران این موضع ، دختر صلبی خود را بزنی نگاه داشته ؛ و آن بد بخت را ، ازان دختر ، فرزندان حاصل شده بود . حکم قضا جریان ، باحضر زناردار و دخترش شرف صدور یافت . و بعد از احضار ، حضرت اقدس متوجه تحقیق این قضیه نامرضیه شدند . و آن ملعون بی تعاشی ، بوقوع این فعل مکروه ، اعتراف نمود ، و گفت شوهر آن دختر ، چند سال پیش ازین ، در تاخت ولایت کرهه ، کشته شده بود ؛ و از فحوائی کلام او ، معلوم میشود ، که شوهر دختر را هم او کشته باشد . و این سخن بعرض اشرف رسید . که بابا خان قاقشال ، دران ایام ، که جاگیر دار این پرگنه بود ، زنار دار مذکور را ، بگناه مذکور گرفته مدتی محبوس داشته ، مبلغ دویست روپیه جرئمه آن گناه گرفته ، او را گذاشته بود . حضرت خلیفه الهی ، از دنات همت بابا قاقشال تعجب فرمودند . درین اثنا ، آن ملعون گفت ، که

مسلمان میشوم، بشرط آنکه دختر را بدستور سبق باو بگذارند. حضرت خلیفه الهی، که معجون طینت پاکش از حیا تخمیر یافته بود، مدت‌ها متامل و خاموش بودند. بعد از آن حضرت قاضی یعقوب را، که قاضی عساکر معلا بود، بکشتی دیوانخانه طلبیده، از حکم شریعت درین واقعه، استفسار فرمودند. قاضی یعقوب، بعد تقدیم دعا در عرض رسانید، که اگر این شخص مسلمان میبود، بتفاق ائمه دین، واجب القتل بود. اما در باب کافر دو قولست، بعضی بکشتن رفته اند، و گروهی گفتند، نمیباید کشت؛ تا مردم بدانند، که در دین باطل این گروه، امثال این امور شائع است؛ و از طریق و آئین ایشان، متذفر گردند. حضرت بدقت نظر، ترجیح قول اول فرموده، هر دروازه خدمت زای، که حراست زندان، و عقوبت مجرمان باو متعلق بود، سپردند. روز دویم، خدمت زای را گفتند، تا آنه تناسل، و مایه فسق و فجور آن ملعون را، از بینم و بن بریده، در پیش چشم او کباب کردند. و آن ملعون ابد، و مطرود ازل، بگمان آنکه شاید بهمان عقوبت خلاص شود، آن کباب را باشتهای تمام میخورد. و روز دیگر، به تیغ سیاست رسید؛ و بجهنم واصل گشت. و دخترش توبه نموده، بجان امان یافت.

و بتاریخ بیست و سیوم، ماه مذکور، خطه الهاباس، که ملتفا اب گنگ و جون ست؛ و از معابد بزرگ هندوست، و معمار همت عالی اساس، آنجا شهری بنا نهاده، مخیم عساکر ظفر ماثر گردید. و درین روز، اتفاقاً از اطراف عالم، بجهت غسل، اصناف هندو بمرتبہ فراهم آمده بودند، که از کثرت آن گروه، دشت و صحرا بستوه آمده بود. و بتاریخ بیست و پنجم ماه مذکور، بخطه بفارس رسیده، شیر بیگ توچی را بکشتی که در سرعت از باد گرد می بود، و ما صدق این معنی بود.

• بیت •

هر طرف ره بشتابی دگر، هر قدمش بر سرابی دگر،

پیشتر از مرغ برد در کشاد، پیشتر از باد رود روز باد.

نشانده پیش خانخانان منعم خان فرستادند. تا از وصول مواکب عالی، بخطه بنارس خبردار سازند. و سه روز، در بنارس مقام فرموده، بذشاط شکار انبساط فرمودند. و بیست و هشتم ماه مذکور، در نواحی موضع کوری از مضافات سید پور، قریب ملتقا آب کودی و دریا گنگ، کشتی‌ها را لنگر انداختند. و درین منزل، میرزا یوسف خان، که اردو معلا را، از راه خشکی، سر کرده می آورد، بشرف عقبه بوسی مستعد گردید. و درین منزل، رای عالم آرای ممالک کشایی، چنان تقاضا فرمود، که خود و بادشاهزاده‌های کامگار، و مخدرات سرایده عصمت، تا رسیدن خبر تحقیق از خانخانان، در جونپور توقف فرمایند. و برین عزیمت، اردوی همایون را درین موضع گذاشته، فرمودند، تا کشتی‌ها محل را، در آب کودی بالا کشیده، متوجه جونپور شدند.

چون دویم ماه ربیع الثانی، بموضع یحیی پور، از مضافات جونپور، مواکب عالی نزول اجلال یافت؛ عرضداشت خانخانان، منعم خان، رسید. مضمون آنکه، آیات جلال، هر چند، در نهضت استعجال فرمایند، مناسب ولایت دولت خواهد بود. بذبران، در موضع یحیی پور، پنجشنبه سیوم ماه مذکور، مقام فرموده، حضرات شاهزاده‌ها را، و مخدرات تنق عصمت و عزت را، بجونپور فرستاده، از همانجا علم معارفت، بتسخیر ولایت، ینگ بر افراشتند.

و درین زمان، منهی اقبال بعرض رسانید، که سلطان محمود خان، حاکم بکر داعی اجل را اجابت نمود؛ و قلعه بکر که از معظم قلاع سند

است، بتصرف اولیای دولت فاهره در آمد؛ چنانچه تفصیل این واقعه، در محل خویش مذکور است. حضرت خلیفه الهی تبارق فتم ولایت، ینگ گرفتند.

• بیت •

بفرخندگی فال، ز آن ماه و سال، که فرخ بود، حال فرخنده فال. و چهارم ماه مذکور، کشتیها از آب کودی، باز بدریاء گنگ رسید. و میوزا یوسف خان، که اردوی همایون را، سر کرده می آورد، بشرف خدمت مشرف گشت؛ و چنین قرار یافت، که من بعد اردوی معلی، ملاحظه کشتیها، دولتخانه عالی نموده، فرود آید؛ و عساکر منصوره بر و بحرا فرو گیرد. و چون گذر خواجه پور بجهت گذرانیدن حلقهای فیل مناسب بود، ششم ماه مذکور، صحرای غازی پور، مخیم عساکر جاه و جلال گردید. حضرت میل شکار فرموده، از کشتی بصحرا تشریف بردند. در اثناء شکار، آهویی، که آنرا دهماز میگویند، در برابر پیدا شد. حضرت خلیفه الهی، چینه را بآن آهو سر داده، بخاطر خطیر گذرانیدن، که اگر آهو را چینه میگیرد؛ داؤد، نیز، اسیر پنجه تقدیر خواهد شد. فی الفور چینه آهو را گرفت. اما آهو تلاش بسیار کرده، خلاص شد. و مقارن این امر، چینه دیگر را گذاشتند؛ و او را گرفته، طعمه خود ساخت. حضرت از مشاهده این حال، مسرور و امیدوار گشته، فرمودند؛ که چنان معلوم میشود، که داؤد، این مرتبه، از جنگ شیران بیشه دلاوی خلاص شده، مرتبه دیگر اسیر پنجه تقدیر خواهد شد. و آنچه آن شد، که بزبان الهام بیان رفته بود. چنانچه، عنقریب بمحل خویش، مذکور میشود.

و روز دوشنبه، هفتم ماه مذکور، گنگداس پور محل نزول زیات عالیات گردید. و درین منزل، اعتماد خان، خواجه سرای، که در سلک امرا انتظام داشت؛ و در محاصره پهنه خدمات شایسته از وقوع آمده

بود، کشتی سوار، باستقبال موکب اقبال آمده، شرف خدمت دریافته، سوانح حالات را، مشروحاً بعرض اشرف رسانیده، معروض داشت، که هرچند موکب جلال، در نهضت استعجال فرمایند؛ مناسب و لائق خواهد بود. و درین روز، حضرت خلیفه الهی، میرک اصفهانی را، که در زمره ملازمان آستان عالیشان انتظام داشت، و دائم دعوی دانش علم جفر میکرد، بمجلس خلد این طلبیده، فرمودند؛ که در کتاب جفر، ملاحظه نماید، که درین سفر خیر اثر، از وزای تنق تقدیر، چه صورت جلوه خواهد نمود. سید میرک، در حضور اکبر علماء و اعیان دولت، و ارکان مملکت، که در محفل بهشت تزیین، حاضر بودند، کتاب جفر را طلبیده، حرف حرف استخراج نمود. و بعد ترکیب حروف، این بیت حاصل شد. * بیت *

بزودی، اکبر از بخت همایون، برد ملک از کف داؤد بیرون، و بعد از چند روز، حقیقت این علم، که از خواص اهل بیت است، بر همگان ظاهر گشت.

و روز سه شنبه، هشتم ربیع الثانی، گذر چوسا، مخیم سرادقات جلال گردید. و درین روز عرضداشت خانخانان رسید؛ مضمون آنکه، عیسی خان نیازی نام افغانی، که در میان افغانان، بشجاعت مشهور بود، با فیلان جنگی، و لشکر بسیار، از قلعه پنده بر آمده، بافواج منصوره در اویخت، و عیسی خان بدست یکی از غلامان لشکر خان، کشته شد. و افغانان بسیار، طعمه شمسیر خونریز گشتند. بعد از اطلاع بر مضمون همان عرضداشت را، بجنس، نزد شاهزادهای کامگار فرستاد. و روز دیگر، بجهت گذرانیدن اردو، وازق در چوسا مقام فرمود. دلاور خان را فرمودند، که لشکر را گذرانند. و دهم، ماه مذکور، موضع دو منی، از اعمال بهوجپور معسکر اردوی معلا گشت. و ازین منزل، قاسم خان را نزد خانخانان فرستاده، پیغام نمودند؛

که مراکب مواکب منصوره، از راه آب، بایفکود رسیدند؛ بعد ازین صلاح چیست؟ خانخانان عرضداشت کرد، که رایات عالیات، بدستور قدیم از راه آب نهضت فرموده، اردوی همایون از راه خشکی بیاید. و التماس نمود، که چون اکثر یراق سپاهیان، در برسات ضائع شده، از قورخانه خاصه حکم شود، که بجهة سپاهیان، پاره یراق نیز بدهند. حضرت اسلحه بسیار، از هر قسم بخانخانان فرستادند. خانخانان، و امرای دیگر، در دو گروهی پنده، بسعادت عتبه بوسی مشرف شدند.

و بتاریخ شانزدهم، ماه ربیع الثانی، آفتاب عظمت و اقبال، بر حوالی قلعه پنده نافت. آنحضرت، همچنان کشتی سوار، با کمال عظمت، و وقار، بصوب قلعه متوجه شده، در منزل خانخانان، منعم خان، نزول اجلال ارزانی فرمودند. و خانخانان، بلوازم پای انداز، و نیاز پرداخته، خوشهای مروارید و طبق جواهر، و ظرائف اقمشه، و نقایس امتعه، و طوائل اسپان عربی، و عراقی، و راهوار، و حلقهای فیلان، و قطارات استر و شتر، برسم پیشکش گذرانید.

و بتاریخ هفدهم ربیع الثانی، امرا را بجهت کفکاش، در منزل خانخانان حاضر ساخته، فرمودند؛ که مدت محاصره اینچهار دیوار بطول کشید، تا غایت که در تسخیر آن، تاخیر رفته، چندان باکی ندارد؛ اما، اکنون که همای همت شاهنشاهی، بر تسخیر این قلعه، بال اقبال کشوده باشد، غیرت سلطنت بر نمی تابد، که دیگر اینطائفه، درین قلعه، بلکه درین مملکت، پای اقامت استوار توانند داشت. و عجاله الوقت، بخاطر میرسد، که قلعه حاجی پور را، که مدار زندگانی مردم پنده، برامداد آنجاست، اول باید بدست آورد. انگاه در باب استیصال اینجماعت، فکر بر اصل نمود. امرا و خوانین، زبان دعا و ثغالی شهریار جهاندار کشوده، که

نخستین این، اندیشه صافی نمودند. و در همان مجلس، خان عالم را، با سه هزار سوار جرار، در غرابها، که مشغول باسباب قلعه گیری بود، انداختند. و بادبان اقبال کشیده، بجهت دفع قلعه حاجی پور، رخصت فرمودند.

و راجه گجپتی را، که زمیندار آنولایت بود، و چرده و پایک بسیار همراة داشت، بکومک خان عالم نامزد نمود. و در روز دیگر، که هزدهم ماه باشد، خان عالم، از آب گذشته، هم از گرد راه، بر کشتی سوار شده، روی جلادت، بفتح و تسخیر قلعه حاجی پور نهاد. و از راه خشکی، شیران بیشه دلاوری، قدم بهادری در میدان تجلد، و مردانگی پیش نهاد، بازار گرم کردند. آنحضرت بجهت تماشای معرکه جنگ، بمورچل شام خان جلالت، که بر کنار دریای گنگ، بر بلندی واقع شده بود، و از آنجا حاجی پور می نمود، تشریف بردند. چون از بعد مسافت، و تصاعد دود و گرد، احوال مشخص نمیشد، وقت عصر، جمعی از جوانان مردانه را، در سه غراب انداخته، هصب حاجی پور فرستادند، تا خبر مشخص بیاورند. و چون مخالفان، مخدول العاقبت را، چشم برین سه غراب افتاد، هزده کشتی را، که مملو از مردان جنگ جو بود، در برابر غرابهای بادشاهی، فرستادند. و بعد تقارب کشتیها یکدیگر بادشاهی، که اقبال شاهنشاهی بدرقه ایشان بود، دمار از مخالفان بر آورده، نگذاشتند، که پیش آیند؛ و بضرب دست، از آن لجه بیرون رفته، در آن خدمت، بخان عالم شریک شدند؛ و نسیم فتح و فیروزی، بر پرچم اعلام اولیای دولت قاهره، وزیدن گرفت. و فتح خان باره، که حاکم حاجی پور بود، با بسیاری از افغانه، طعمه حسام بهرام افتقام، گردید. و حاجی پور بحیثه تصرف خان عالم در آمد. و سرفتح خان باره، و دیگر افغانان را، در غرابها انداخته، بدرگاه آسمان جاه فرستادند. حضرت

بر تیسر تسخیر قلعه حاجی پور، مراسم شکر الهی بتقدیم رسانیده، سر فتح خان و افغانان را، نزد داؤد فرستادند؛ تا بچشم عبرت، سرهای سرداران خود را دیده، در مال کار خود متفکر، و متامل شود. داؤد را، که چشم بران سرها افتاد، راه فرار بر خود مسدود دیده، غرق بحر تحیر گشت.

و هم بتاریخ مذکور، که هژدهم ماه باشد، حضرت شهریار جهان، بعزم ملاحظه قلعه، و اطراف و حوالی شهر، بر فیل سوار شده، بر پنج پهاری نام جائیکه محازی قلعه واقعست، بر آمدند. و این پنج پهاری پنج کندیست، که کفر در سوابق ایام، بخششت پخت، بر قطار هم بر آورده اند. و آنحضرت، اطراف و جوانب قلعه را، بنظر احتیاط ملاحظه فرمودند. و افغانان را، که از بالای بازوی حصار، و برج قلعه، چشم بر حشم بادشاهی، و کوبه شاهنشاهی افتاد، و مرگ خود معاینه نموده، به یقین دانستند، که طومار عمر شان پیچیده شده و نهال امید، از بیخ افتاده. و باوجود آن حرکت المذبحی نموده، چند ضربه زن، بجانب پنج پهاری انداختند. و از مطلق گزندی، بهیچکس نرسید. چون افواج، و عساکر بادشاهی، که دشت و صحراء ازان بستوه آمدی، اطراف قلعه را فرو گرفتند، و خبر فتح حاجی پور، بدادؤد رسید؛ باوجودیکه، بست هزار سوار، و توپخانه بزرگ، و فیلان مست بسیار، داشت؛ در نصف شب، یکشنبه، بست و یکم، ربیع الثانی، بکشتی در آمده، راه فرار پیش گرفت. • شعر •

همیدانست، کار را نبود آنزور،

که پیش قلب جم بندد صف مور.

چنیت زاند، و بیرون شد شتابان،

چو باد تند در کوه و بیابان.

و سریده هر هندی بنگالی که مدار علیه او بود، و راجه بکرملجیت،

خطابش داده بود؛ اموال و خزائن را در فواره انداخته، سرور پی او نهاد؛ گوجر خان کرانی، که رکن دولت آن بیدولت بود، دروازه آهوخانه را کشوده، فیلان نامی را پیش انداخته، برای ادب رفت. و خلانق در آن شب، که نمودج روز محشر بود، در مضائق تحیر حیران و سرگردان گشته، گروهی که برای دریا رفتن، بخود قرار دادند، از هجوم و ازدهام اکثری غریق بحر تقدیر گردیدند. و جمعیکه، برای خشکی فرار نمودند، در تنگنای شهر، میان کوچها، پایمال فیلان و سواران گشتند. و برخی از هول جان، سراسیمه و حیران، خود را از مادی انداختند. و اکثر آن مردم، در زیر خندق، جان بباد دادند.

و گوجر خان، که رکن دایم بود، چون بآب پین پین رسید، فیلانرا، از پلی که بسته بودند، گذرانیده، رو برای آوردن و افغانان گریخته، از عقب او، بر پل هجوم آوردند. ناگاه پل از میان بشکست، و مردم بسیار، در آب رفتند؛ و بسیاری، که هنوز بر پل نرسیده بودند، اسباب و اسلحه انداخته، عریان بآب زده رفتند. و چون آخر شب، خبر گریختن دایم بعرض اشرف رسید؛ حضرت خلیفه الهی، مراسم شکر گذاری، و لوازم سپاس خداوندی، بجا آوردند.

و چون صبح صادق شد، خانخانان را در قول تعیین فرموده؛ فوج هراول را، بسایه اقبال تقویت بخشیده، بکمال عظمت و ابهت، بشهر پنده در آمدند. و درین هنگام پنجاه و شش زنجیر فیل را که مخالفان نتوانستند بخود همراه برد، بندهای درگاه گرفته بظرف اشرف در آوردند. تاریخ فتح پنده فی الحقیقت فتح ممالک بنگاله، ازین مصراع مفهوم میشود که:

ملک سلیمان ز داؤد رفت.

و حضرت خافان ملک ستان، تا چهار گهری روز، در شهر پنده توقف فرمودند.

وندای امن و امانی، بگوش اقصی و ادانی رسانیده، خانخانان، راه بحر است از روی همایون گذاشتند. و خود، بنفس مقدس، و ذات اقدس، با سپاه ملائک دستگاه، بطریق ایلغار، گوجر خان راه، که تمام فیلان داؤد بخود همراه داشته، تعاقب فرمودند. و چون بگذر آب بن بن رسیدند، اسپ بوز بیضا راه، بی تخاصی، دران آب پرفتنه و شور انداخته ماندند برق خاطف گذشتند. و امرا و بندهای درگاه نیز متابعت نموده، عبور کردند. و حکم اعلی بفرمان پیوست، که امرا و بندهای درگاه، بر یک دیگر سبقت جسته، مخالفانرا تعاقب نمایند. و خود نیز، بسعدت و اقبال بچنان استعجال، قطع مسامت میفرمودند. و امرای عالیقدر، گوجر خانرا پیش انداخته، فیلان نامی داؤد راه، از و جدا کرده، زوهور از نظر اشرف میگذرانیدند. و تا رسیدن پرگنه دریا پور، که از پهنه بیست و شش کوه میشود، و بر گذار دریای گنگ واقع است، عیان تگاور جهان نور اصلا نکشیدند. و قریب بچهار صد پنجیر فیل، کوه پیکر، دران روز، داخل فیلانخانه عالی گشت.

و چون بدریا پور، شرف نزول رایات کشور ستان افتاد، شهباز خان، منیر بخش، و معجزون خان قاقشال راه، بتعاقب گوجر خان فرستادند. و شهباز خان و معجزون خان بقدیم استعجال، تا گذار آب پل سهوند، که از دریا پور هفت کوه میشود، رفتند. درانجا معلوم شد، که گوجر خان نیمجانی بیکیا بیرون برده، ازین آب گذشته است. اکثر مردم او، در آب رفته اند. شهباز خان، و معجزون خان، مراجعت نموده، شرف خدمت دریافتند.

و روز دو شنبه بیست و یکم ماه مذکور، خانخانان، حسب الامر، از راه دریا، بملازمت رسید. و کشتیها نشیمن بادشاهی، و بعضی کارخانها،